نمونه بارز رشادتهای اخلاقی: از شاهکارهای حاجی تاج واعظ نیشابوری

دولت آبادی، حسام الدین

داستانهای بسیار شیرین و خواندنی از رشادتهای اخلاقی اشخاص هنوز در افواه باقی مانده است که جا دارد جمع‏آوری و در دسترس نژاد حاضر قرار گیرد زیرا فواید بسیار در تربیت جوانان خواهد داشت و خواهند دانست که در دوران‏ گذشته با این که محیط غرق در خرافات و خودنمائی‏های بعضی روحانی‏نمایان‏ دغل از خدا بیخبر بود چگونه مردان رشید با صراحت معایب را گفته و مردم‏ را متنبه ساخته‏اند.

البته این حقیقت را هم نباید فراموش کرد که از اعصار قبل پیشوایان‏ دینی و راهنمایان واقعی بسیاری در میان جامعه بودند و هم‏اکنون هم هستند که‏ مربیان اخلاقی و راهنمایان مردم بخیر و سلاح بوده و چه‏بسا اشخاصی که با هزاران شایستگی اخلاقی و علمی قطعا گرد خودنمائی نگشته و از هرگونه ریا بری بوده‏اند که اگر بخواهیم نام نامی آن مردان بزرگ را احصاء کنیم کتابها خواهد شد ولی متأسفانه افرادی هم‏بوده و هستند که بتمام معنی از خدا بیخبر و بخود مشغول میباشند مردم را هم اسباب دست و سرمایه کسب خود قرار داده چه بسا اوقات آنها را جنس‏جنس و دسته‏دسته فدای منافع خود کرده‏اند.چنانچه حادثه میرزا عبد الحسین‏ وزیر در همین مسجد جامع رخ داده است و چندین صد نفر از مردم غافل و سربازان‏ بیگناه در آنجا کشته شده‏اند که خود از داستان‏های شنیدنی است و در حقیقت‏ این درگیری و جدال مردان رشید پاکدل با روحانی نمایان ریاکار ریشهء کهن‏ دارد که میزان مصادیق آنرا در کلمات عرفا،حکما و شاعران بزرگ باید دید.

یکی از وعاظ رشیدی که در موارد بسیار رفتار آخوندهای ریاکار و کردار زشتشان را بمردم نشان داده است حاجی تاج واعظ نیشابوری می‏باشد و نزدیک صد و ده سال پیش متولد شده و تا هفتاد سالگی باوج شهرت خویش رسیده ده سال‏ آخر عمر خود را که دوران پیری و وارستگی بوده است بسیر و سفر برگزار و نزدیک سی سال پیش بدرود زندگی گفته است.

این حاجی تاج دارای معلومات ادبی و تاریخی مهم و لحن داودی بوده است‏ و در پرتو آن صدای رسا و آوای جان‏پرور مجالس چندین هزار نفری را بشایستگی‏ اداره میکرده است مخصوصا که در آن زمان بلندگو هم نبوده و همین صدای رسا و اوج آن مدیر اجتماعات بوده است.

هر وقت هم بر فراز منبر مجالی بدستش میآمده و شوری داشته است احوالی‏ نیز از آن صدرنشینان متظاهر میپرسیده است.

من جمله در مسجد جامع اصفهان که از معابد مهم اسلامی می‏باشد و در آنزمان حاجی میرزا هاشم امام جمعه مقتدر معروف امام آن بوده در یکی از روزهای‏ عزا که شاید نزدیک سی هزار نفر مؤمنان حضور داشته و حاجی میرزا هاشم امام‏ جمعه خودخواه مغرور هم صدرنشین مجلس بوده است.حاجی تاج میرود منبر و بعد از تهیه مقدمات و تکریم بسیار از آقای امام و جلالت قدر یا غدر ایشان می‏گوید. ای مردم مسلمان قدر این حضرت امام را بدانید که در عالم هم نظیر ندارد و در اینباره آنقدر افراط می‏کند که شنوندگان را کاملا متوجه و جلب می‏نماید.

سپس می‏گوید این آقای امام آنقدر بزرگوار است که از وقتی مطلع گردیده‏ است جد بزرگوارش را لب تشنه شهید کردند دیگر لب به آب نزده است و این‏ مطلب را تکرار می‏کند که مردم درست متوجه شدید چه گفتم این آقا سالهاست‏ که لب به آب نزده...بله هرچه خورده و نوشیده است شربت به‏لیمو بوده‏ است با آن مقدمات طولانی و تکریم و تعظیم از آقای امام این مطلب چنان موجب‏ اعجاب و شگفتی مردم می‏شود که همه می‏خندند...حاجی تاج که از منبر پائین آمده همانموقع باصفهان مسافرت می‏کند که دچار عقاب و عذاب امام جمعه‏ نشود.البته بدینصورت تمسخر زدن بر ریاکاران آنهم در آن دوران کاریست‏ شگرف و براستی رشادت اخلاقی میخواهد.